

آیا نگرش بدون نظام ارزشی و نظام نظری وجود دارد؟

یک نگاه به نوشته آقای امید مهری

از: ی. علوی، پژوهشگر دانشگاه

اخیرا نوشته ایی با امضای "امید مهری" بروی سایت گویا ، در معرض دید ، کاربران این سایت قرار گرفت. این نوشته ظاهرا ، تکمیل کننده نوشته باقر مومنی در مورد "ترورهای صدر اسلام" بود و همچنین اشاره ایی داشت به نقد من بر نوشته مومنی. نوشته یادشده به روال نوشته مومنی ، مخلوط ناموزونی است از نقل قول از این نویسندگان و آن کتاب تاریخ. ای کاش نویسندگان این متن توضیح میداد که چنین روشی برای رسیدن به نتایجی چنان اساسی و با این سرعت ، رسم و سنت کدام مدرسه فکری و نظام نظری است؟ یکاش ایشان می نوشت که در کجای جهان پیشرفته توصیه میشود تا با استفاده از چنین ترکیبی ناموزون از نقل قول از منابع پراکنده و متفرقه به نتایجی چنین کلان و قطعی رسید؟ در کجای این جهان از گزارش این "تاریخ نگار" و آن "روزنامه نگار" یا "نویسنده" میتوان سند قطعی محکومیت یک نظام نظری را استخراج کرد؟ آیا این است درس آموزی از آن "جامعه شناس و مورخ پرآوازه"؟

"امید مهری" مدعی است که در نوشته من تناقض فراوان وجود دارد و مرا نیز از جمله "روشنفکران دینی" خوانده است. ایشان بین پر تناقض بودن نوشته من و "روشنفکر" دینی بودن من رابطه علی-معلولی قائل شده است. پرسش این است که اگر دیانت من در نوشته من تاثیر میگذارد ، آیا بینش و نگرش امید مهری در نوشته او بی اثر است؟ کدام روش شناسی علمی ، استفاده دوگانه از یک روش و معیار واحد را مجاز میشمرد؟ گویا تنها "روشنفکران دینی" هستند که نظرات پیشینی آنها در ، تکست و نوشتار آنها موثر واقع میشود. اگر امید مهری ، از تاریخ فلسفه پس از دکارت و همچنین روش معمول اکادمی های اروپائی خبر داشت ، آیا تلاش میکرد ، تا احکامی چنین ساده و یک سویه را به نوشته در آورد؟

خواننده این سطور توجه دارد که ایشان در طبقه بندی خویش "من" را جزء روشنفکران دینی دانسته است. و نه اینکه نظرات مندرج در نوشته های من را در تقسیم بندی جزء نوشته مدافع خط "روشنفکران دینی" بدانند. و البته برای پژوهشگران بین ایندو مفهوم تفاوت بسیار است. در نقد نوشته خطاب متوجه نوشته و نظرات مندرج در آن است و نه نویسندگان آن. ایشان در ادامه اشاره ایی دارند به اینکه روشنفکر دینی اصطلاح مبهمی است و به نظر رضا مرزبان استناد نموده است. غافل از اینکه نه روشنفکر دینی ، که هر دو مفهوم روشنفکر و دین کلمات و مفاهیم پر ابهامی

هستند. دین ، ایدئولوژی ، نظام فکری ، بینش ، نگرش همه مبهم اند و این ابهام به ترکیب آن با دین ارتباطی ندارد. بنابراین این تنها اصطلاح روشنفکر دینی نیست که مبهم ، چند پهلو و قابل تاویل است، بلکه هرکدام از این کلمات خود از نظر ابهام دست کمی از مفهوم " روشنفکر دینی " ندارند. این مفاهیم پر ابهام هستند، زیرا علیرغم صدها مقاله و کتاب در مورد "روشنفکر" و یا "دین" هنوز راه زیادی برای توافق نسبی پژوهشگران بروی آن مفهوم باقی است، و این شاخه معرفتی هنوز تا بلوغ فاصله زیادی دارد و جنبه های ناشناخته در این مفاهیم بسیار است. این نگارنده میتواند صدها مفهوم و کلمه را که استفاده عمومی هم دارد، را نام ببرد که مبهم و حتی استفاده از آن میتواند مورد سوء فهم شود ولی نه محاوره روزمره بلکه در متون و گزارشهای عملی مورد استفاده قرار میگیرند.

اما تنها یک گروه است که ابهامی در این مفاهیم نمی بیند و همه چیز را در مورد آن میداند، و البته با قطعیت و یقین !! هم. این گروه قشریون هستند. اما اشتباه است اگر گمان کنیم که قشریون تنها در میان روحانیون یا پیروان این دین و آن مذهب یافت میشود. بسیاری از همانها که خود را روشنفکر و البته غیر دینی و حتی ضد دینی میدانند جزء همین گروه به شمار میآیند. قشریگری یک ویژگی فرهنگی، شخصیتی یا نظری است. و با منش و بینش انسانها در ارتباط است. و به شکل گسترده در میان جوامع غیر پیشرفته و بخصوص اقشار و گروهایی که عمر تاریخی آنها فرارسیده ، یافت میشود. آلودگی به روزمرگی ، عدم تلاش برای خلاقیت ، نداشتن شهامت در نقد خود، فقدان پتانسیل نوجوئی ، و بالاخره تن دادن به نظریه رسمی حاکم بر روزگار و تن دادن به زندگی ایی که وضع موجود آنرا تحمیل میکند از عوامل مهم قشریگری است. و این عوامل مذهبی یا ضد مذهبی نمیشناسد.

اما در مورد کلمه روشنفکر دینی ، این نگارنده نیز این اصطلاح را مفید فایده نمیداند و گمان دارم که خود کسانی که امروز آنرا مورد نقد قرار میدهند جزء اولین واضعین آن بوده اند. اگر کسانی با وضع این اصطلاح تلاش کردند تا بین انواع افراد و گروه های "دینی" تقسیم بندی ایجاد کنند، از سر ناچاری بوده است. چون اصطلاح دیگری را که مناسب باشد نیافته اند. از این دست کلمات و مفاهیم که نسجیده انتخاب میشوند کم نیستند. یک عامل آن فقدان سنت اکادمیک جافتاده یا نبود رسم دیالوگ به بلوغ رسیده در جامعه ایران است.

نویسنده این سطور بسیار خرسند است که خواننده نوشتارش و از جمله باقر مومنی یا امید مهری پس از خواندن نوشته اش دریافته اند که این نگارنده از زمره یکتاگرایان مسلمان است. اما ای کاش

از نوشته مومنی و مه‌ری هم بر می‌آمد که باورهای آنها چیست. آیا اگر مومنی بجای نام خود نام مثلا علی دشتی یا شجاع الدین شفا را به عنوان نویسنده مقاله درج میکرد، خواننده میتوانست تشخیص دهد که این نوشته، حاصل نظریه سازی مومنی است؟ همانگونه که در بررسی نوشته مومنی نیز آمده است، متاسفانه مومنی که نزد اهل سیاست معروف به داشتن بینش اردوگاهی، و مومن به مارکسیسم (البته نوع روسی آن) است. نیز در نوشته خود، به چگونگی ارتباط نوشتار خود با پایه های اساسی ایدئولوژی اش نمیپردازد. شاید او گمان دارد که چون بر "ایدئولوژی" او بر حسب "علمی" خورده است، تحلیل های او ضرورتا ابژکتیو و بدون پیرایه های طبقاتی، پیش فهمهای نظری و پیش داوری های ایدئولوژیک است. و چون چنین است، جهان شمول و عام است. و همین خصوصیات نوشته او، باعث میشود تا، نظرات او همچون قوانین علم شیمی، ارتباطی با کاشف آن نداشته باشد!! این مطلب در مورد نوشته "امید مه‌ری" نیز صادق است. او زمانی موفق خواهد بود که داوری خود را به عنوان "نوشته ای با حداقل های لازم برای اعتبار" عرضه کند که پیش فهم خود را نیز معرفی کند. چرا که تنها در این صورت است که خواننده موفق خواهد شد، که ببیند آیا، او توانسته است، از تاثیر پیش فهم و داوری خود، بر متنی که نوشته است خودداری کند.

مختصری در مورد ثبات و تغییر در نظر و نظریه:

اگر کسی با دانش رایج در سطح دانشگاه های جوامع پیشرفته آشنائی داشته باشد با دو مفهوم "پارادایم Paradigm" پارادایم و همچنین "اکسیوم Axiom" مسامحتا اصول موضوعه، آشنا میباشد. مفهوم پارادایم هرچند با فعالیتهای پژوهشی توماس کاهن مطرح شد ولی پیشینه قدیمی تری دارد و امروزه کاربرد وسیعی پیدا کرده است. منظور از پارادایم دست کم در یکی از تاویلهای معمول آن عبارت است از:

نخست: پرنسیپها و اصول ثابتی که مورد پذیرش یک دیسپلین یا مدرسه (موسسه، مکتب) علمی است. این اصول ثابت است و در درون یک دیسپلین علمی دگرگون نمیشود. مثلا در یک انستیتوی مطالعات جامعه شناسی که ساختار مطالعاتی آن بر اساس "کارکرد گرائی" استوار است، این پرنسیپها اولاً در یک روند مورد پژوهش قرار گرفته و ثانيا پذیرفته شده است. این موسسه اگر فردا، اعلام کرد که این پرنسیپها، مقبول نیست، نه تنها اعتبار علمی اش را از دست میدهد بلکه، کسی حاضر نیست، ادعای بعدی چنین، موسسه ایی را جدی بگیرد.

اساسی ترین پرنسیپ در علوم بر مبنای دو پرسش بنا شده و محققین بر اساس آن است که تقسیم

بندی شده و پارادیم خود را تعریف میکنند.

نخست: آیا هستی ابژکتیو است؟ آیا هستی در خارج از ذهن ما واقعیت دارد؟

دوم: آیا اگر این هستی واقعیت دارد قابل شناخت است؟

یک روشنفکر، یک پژوهشگر با حداکثر و بی رحمانه ترین شک و تردید بلاخره میبایست یکی از این دو قطب را البته پس از اندیشه و پژوهش برگزیند. وقتی او یکی از این پارادیم ها که تجربی نیستند و موضوع و متعلق پژوهش در میدان متافیزیک هستند، را پذیرفت و به آن گردن نهاد، این پرنسیب به جزئی از ایمان او بدل میشود. ایمان در این چارچوب یعنی آنکه اولاً شناخت سازگار با واقعیت و ثانیاً شناختی که با ساختار ذهنیت ما نیز سازگاری دارد و چون چنین است به آن قطع و یقین داریم و جزئی از نگرش و بینش ما به جهان میشود. ما نمیتوانیم به چیزی که اطمینان نداریم، ایمان داشته باشیم. کما اینکه نمی توان به چیزی که به آن اطلاع و اطمینان داریم، بی بی تفاوت و بی باور باشیم. ایمان با این تعریف، تعریفی بسیار جهان شمول است. و لذا میتوان گفت فرد بی ایمان وجود ندارد. همه افراد دارای نظام ارزشی، دارای پارادیم و چهارچوب و دستگاه نظری هستند.

به زبان دیگر موضوع ایمان متغیر ولی هستی آن ثابت است. فرد پژوهشگر تنها میتواند میان این قطبهای باور تغییر مکان دهد. اما تغییر مکان فرد، موجب نمیشود تا بپذیریم که آن "اندیشه" یا "بینش" بطور کلی ابطال یا اندیشه مقابل آن اثبات شده است. ماجرا این است که فرد به هر دلیل موجه یا غیر موجه جایگاه خود را در میان قطبها یا نظامهای فکری تغییر داده است. و از این گونه دگرگونی مواضع در تاریخ اندیشه و تاریخ بشریت کم نیست. تعلق به این پارادیمها مهر خود را به هر اندیشه ایی زده است. یعنی کسی نمیتواند ادعا کند که پاسخی برای پرسش فوق ندارد. پرسشهایی که چارچوب نظری و پارادیم ما را میسازند، به این دو منحصر نمیشود. ولی جهت فشردهگی از یادآوری دیگر پرسشها خودداری میکنم.

بنابراین حتی علوم که قرار است به همه چیز شک کنند، همه باورها را نقد کنند و دنیا را با چشمانی ابژکتیو و غیر ارزشی بنگرند، نیز دارای اصول دگرگونی ناپذیر و چارچوب و قاب نظری ثابتی هستند. این اصول ثابت پس از بررسی و پذیرش دیگر موضوع شک واقع نمیشوند. یعنی پژوهشگر شکاک و مردد و جستجوگر "شک" و "پرسش" را متوجه موضوعهای دیگری میکند که پرسشهای اساسی آن علم و آن شاخه معرفت است.

از نظر معرفت شناسانه و اپیستمولوژیک در صورتی که بخواهیم از یک متافر حسی و تشبیهی

ملموس استفاده کنیم ، میتوانیم از نگاه به سیب به عنوان مثال استفاده کنیم. تصور کنید در محل معینی نشسته ایم و به سیبی بروی میزی مشخص نگاه میکنیم.

وقتی از "محل" معینی به یک سیب مینگریم ، قاعدتا هم موضع و محل ما معین است و هم جایگاه سیب ثابت . آنگاه که از یک جهت خاص به سیب مفروض نگاه میکنیم ، جایگاه ما در زاویه نگاه ما به سیب موثر است. نگاه ما از زاویه، زمان و زمینه خاص به سیب به نگاه ما ویژگی معینی میبخشد. این بدان معنا است که ما در زمان واحد و در زمینه خاص نمیتوانیم ، یک سیب را از تمامی زوایا و جهات ببینیم. این تعین به زبان دیگر یعنی محدودیت. این محدودیت شامل هرکسی است که به نحوی از انحا تمایل دارد سیب را ببیند. حکم هم شامل مسلمان است و هم نامسلمان، هم شامل افراد معتقد به دین و هم افراد ضد دین است. همانگونه که نگاه از لامکان و لازمان به سیب امکان ندارد، نگاه از بی موضعی به هیچ پدیده اجتماعی ممکن نیست. خواه این موضع دینی باشد، یا ضد دینی. آنجا که "علوم" حتی از نوع تجربی آن، مستند به بینش و پارادایم های خاص و اکسیوم های ویژه هستند، نظریات سیاسی جای خود را دارد. و نمیتواند خارج از پارادایم معین و بدون اکسیومهای خاص عمل کند.

مصادق تشبیه در میدان مجادله نظری و مباحثه علمی این است که هر کسی که موضع بینشی و نگرشی دارد بالآخره چارچوب و تعین نظری دارد. و چنین فردی البته نمیتواند از چارچوب همه بینشها و نگرشها، یا در چارچوب نگرش و بینش متضاد با خود، در مقابل پرسش معین موضع گیری کند. حال اگر کسی مدعی "بی موضعی" باشد، شاید موضع گیری از همه جهات را تسهیل کند. در این صورت این پرسش مطرح میشود، آیا کسی میتواند هیچ موضعی در قبال پرسشهای اساسی که به زندگی و حیات انسان مربوط است ، نداشته باشد؟ داشتن موضع دارای پیامدهای مثبت و منفی است. از پیامدهای مثبت یکی آن است ، که مخاطبین میدانند با چه کسی و با چه ویژگیهای نظری طرف هستند. یکی از پیامدهای منفی احتمالی آن ، این است که ممکن است موجب پیش داوری یا رداکسیون و کم و کسر کردن اطلاعات شود. اما اگر چنین باشد، این حکم عامی است و شامل صغیر و کبیر و با دین و بی دین است. چاره آنهم بی دینی نیست. بلکه اتفاقا دینداری یعنی روشمند کردن اندیشه و تحقیق، و همچنین مقید بودن به روش و اخلاق علمی است. و این همانی است که نه تنها در خصوص اندیشه ورزی بلکه در ارتباط با همه سلوک انسان توصیه میشود.

دکارت به مثابه یک مثال:

گفته میشود که دکارت اولین فیلسوفی بود که شک دستوری یا سازمان یافته را به عنوان مبنای فلسفه خود برگزید. دکارت انتهای زنجیره شک خود را ابتدای یقین خود قرار داد. او وجود "من" را به عنوان اصل اساسی اندیشه خود برگزید. و این اصل را تردید ناپذیر خواند. دکارت ابتدائاً به دو اصل باور آورد: اول آنکه چیزی بنام وجود دارای واقعیت است دوم آنکه این واقعیت موضوع معرفت و شناخت است. بر اساس همین مبانی بود که او روشهای چهارگانه تجزیه، ترکیب و ... را شکل داد.

همین روشها نیز جزء پایدار و ثابت نظریه دکارت شد. دکارت اما علیرغم شک دستوری و بُرنده خود بنا به پذیرش عقلانیت، و رابطه منطقی میان انگیزه، ابزار، روش و هدف و سازگاری، آنها نمیتوانست، خارج از این دستگاه نظری بیاندهد. این دستگاه نظری علیرغم نقاط مثبت مهمی که داشت بالاخره نظم معین و مرزهای خاصی را بر اندیشه او تحمیل میکرد. فرانسیس بیکن از این مرزها، محدودیتها با عنوان بتمهائی که ذهن ما را کنترل میکنند نام میبرد. هنر کانت نیز این بود که نشان دهد ذهن ما به مثابه فیلتری، اطلاعات را، با نقشهای خود میآراید. این مرزها و این تعینات بنا به تحلیلهایی که از سوی کانت ارائه شد ویژگی ذهن آدمی و تابعی است از محدودیت های خرد او.

در موسسات تحقیقاتی و دانشگاه های پیشرفته جهان امروز یکی از شرایط اعتبار تحقیقات اجتماعی را معرفی موضع پژوهشگر، نحوه نگرش او به جهان و پاسخ به پرسشهای اساسی علم مربوطه و همچنین شرایطی میداند که تحقیق و پژوهش در آن صورت گرفته است. حال آنکه متأسفانه بعضی با زیرکی تلاش میکنند که اثری از نگاه و نگرش ویژه خود را در آثارشان باقی نگذارند. یا نقش تعلق ایدئوژیک و نظری خود را بر آثارشان انکار کنند. بنابراین بریدن از یک دستگاه نظری، خود نوعی پیوستن به دستگاه نظری دیگر است. انسان در خلاء زیست نمیکند. اگر پیوند با یک دستگاه نظری، ممکن است حقایقی را از نظرها پنهان کند. اما بریدن از آن دستگاه، به معنی بی دستگاهی نیست بلکه به معنی روی آوردن و پیوستن به دستگاه نظری دیگری است. دستگاه نظری جدید ممکن است حقایقی را که دستگاه قدیم تا دیروز از ذهن فرد پنهان مینمود را برای او آشکار کند.

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

مراجعه مجدد به شعر و شاعری به مثابه یکی از اجزاء فرهنگ جاهلی قبایل عرب:

شعر جاهلی یکی از مظاهر زندگی عرب در جاهلیت بود که کارکردش در ترکیب با سایر عناصر نظام طبقاتی مکه همچون برده داری و ربا خواری ، تداوم همان نظام جاهلی بود. کارکرد شعر و شاعر در نظامهای اجتماعی قدیم و فرهنگهای باستانی با نظام اجتماعی کنونی قابل مقایسه نیست. شعر جاهلی آنجا بود که زر ابوسفیان وجود داشت. شعر جاهلی جز در وصف اسبان سرکش ابوجهل وکنیزان زیبای امیه بن خلف و شمشیر آخته ابولهب، پیام دیگری نداشت. آیا چنین شعری تبلور خاموشی بردگان و نهیب زرمداران ، و گمراهی یک جامعه از مسائل اساسی اش نیست؟

آنانی که با تاریخ عرب جاهلی آشنائی دارند میدانند که کارکرد "شعر" در کنار "دین جاهلی" حمایت از شمشیر آخته ایی بود که بردگان و ضعیفان را به بند کشیده بود. آنچه اسلام در پی آن بود، جایگزینی عقلانیت با سحر شعر جاهلی بود. اگر امثال مومنی و مهری به کشتار و خشونت انتقاد دارند شایسته است نشان دهند که جایگاه شعر و شعرای جاهلیت در تحکیم نظام خشونت چه بود. متأسفانه امید مهری بدون پاسخ به کارکرد شعر و شاعران در نظام طبقاتی مکه ، مجدداً به سراغ آیه ایی از قرآن و نقل قولی از تاریخ رفته است. حال آنکه امید مهری به تبع آن "جامعه شناس و تاریخ دان پرآوازه " بدون پاسخگوئی به این پرسشها، حتی اگر ، هزار نکته تاریخی در خصوص قتل این شاعر و آن شاعر بیاورند فاقد هر گونه ارزشی در تحلیل یا به عبارت دیگر تاویل تاریخ است.

شعر با کارکرد مثبت و منفی در همه زمانها وجود داشته است. و گمان نمیروود که فرد عاقلی پیدا شود که شاعران و شعر با کارکرد منفی را ستایش کند. کما اینکه هنر، اعتقاد و دینی که کارکرد مثبت نداشته باشند هم ، ممدوح نیستند.

ای کاش امکانی و مجالی بود تا برخی از اشعار شاعران عرب دوران جاهلیت را در اینجا میآوردم تا کارکرد آنها در خلق فرهنگ سلطه می آوردم تا موارد فوق با جزئیاتش و به تفصیل برای خواننده روشن گردد.

"امید مهری" بما نمیگوید که معنی شعر و شاعری در جاهلیت عرب چه بود، و چرا آنها برجسته میکنند.

او نه از کارکرد شاعران آن دوران تصویری ارائه میکند و نه مینویسد شباهت و تفاوت آنها با شاعران امروزی چیست. گویا بر اساس یک مصادره به مطلوب و استفاده از اشتراک لغوی بگوید: آنها شاعر بودند و شاعران امروز ایران نیز شاعر ، پس کارکرد شاعر و شعر ، در آن زمان و این زمان یکی است.

باید پرسید که آیا انصافا کسی این استدلال خواهد پذیرفت؟

یک نکته در مورد چیستی دین:

از زاویه نظر محققین و بخصوص آنان که دین را از زاویه نظر جامعه شناسی مورد مطالعه قرار میدهند دین امر بسیط، یگانه ، و ثابتی نیست. لذا دشوار است که به تعریفی با معنا و در عین حال جامع و مانع از آن پرداخت. یکی از کسانی که دین را از زاویه جامعه شناسی و همچنین روانشناسی مورد مطالعه قرار داد اریک فروم است.

به نظر اریک فروم " دین هر سیستم فکری و عملی است که از جانب گروهی مورد قبول واقع شده و به شخص ، چهارچوبی برای جهت گیری و محملی برای اخلاصش عرضه میکند در این مفهوم گسترده از دین ، هیچ جامعه ای که دین نداشته باشد ، چه در گذشته ، چه در حال یا آینده قابل تصور نیست " (فروم ، داشتن یا بودن ، ص ۲۴۴). با این تعریف که اریک فروم ارائه میدهد، تعریفی است که ناظر به دین به مثابه نظام ارزشی و دستگاه نظری است و مقبول بسیاری از محققین دیندار و بی دین است، فرد بی دین یعنی فردی بدون نظام نظری و سیستم فکری. این چنین فردی اگر همزمان مدعی عقلانیت باشد، ادعای او جدی گرفته نخواهد شد. چون حداقلی از عقلانیت اقتضای وجود نظم و ترتیب در اندیشه و دستگاه نظری است" (رجوع کنید به تعریف عقلانیت از ماکس وبر در مجموعه آثار او). و داستان دستگاه بی نظم ، داستان شیر بی یال و دم و اشکم است.

فروم معتقد که تعریف او از دین بی طرف است ، در باره محتوای آن هیچ اظهار نظری نمیکند، و جامع و مانع است . فروم به درستی بر کارکردهای گوناگون نهاد دین تاکید میکند و می نویسد؛ دین موجود هرچه باشد ، یا تمایل برای ویرانگی و یا آمادگی برای عشق را میتواند تقویت کند. میتواند موجد استیلاطلبی و یا مولد همبستگی شود. دین میتواند باعث شکوفایی نیروهای روحی گردد و یا آنها را فلج کند(فروم همان منبع ۲۴۵). خواننده توجه دارد که منظور فروم در اینجا "نهاد دین" یعنی دین به شکل موسسات اجتماعی است.

البته باید افزود که این خصوصیات نه تنها در دین که در کلیه نظامهای فکری ، اعم از دینی ، غیر دینی و یا ضد دینی یافت میشود. یعنی آنکه دین از آن جهت که شامل یک سلسله نگرش و بینش و ارزشهاست ، در اینکه بتواند ابزار خشونت شود یا نشود، تفاوتی با لیبرالیسم ، مارکسیسم و ندارد.

وی همچنین تاکید میکند که افراد چه بخواهند و بدانند و یا نخواهند و ندانند، به واقع به دینی اعتقاد دارند و مینویسد؛ پیروان یک باور خاص، به اصطلاح دنیوی مثل پول، قدرت یا موفقیت که فقط و فقط ضرورت عملی دارند، توجیه کنند، مسئله در هر حال این نیست که دین باشد یا نباشد؟ بلکه پرسش آنست که: چه نوع دینی باشد: آیا این دین به تکامل بشری و شکوفایی نیروهای خاص بشر کمک میکند یا رشد انسان را فلج میکند؟ (همان منبع). با این تعریف از دین که در میان پژوهشگران و صاحب نظران مقبولیت وسیعی هم دارد، فرد چه خواهد چه نخواهد دارای دینی است که سلوک او را تنظیم میکند.

وی در مورد ضرورت های وجود دین بعنوان بینش، و کارکرد آن مینویسد: "بشر بدون داشتن، نقشه ای از محیط طبیعی و اجتماعی و بدون داشتن تصویری مرتب و منسجم از جهان و جایی که در آن اشغال کرده سرگردان میشود و نمیتواند با هدف و منظور و به گونه ایی قاطع عمل کند، بشر در آن صورت نمیتواند موقعیت خود را دریابد و پایگاه مشخصی ندارد تا تاثیراتی که به سویس سرازیر میشوند، را، نظم بخشد. پر معنی دیدن دنیا و هماهنگی با هم نوعانمان ما را از صحت نظریاتمان مطمئن میکنند. تصویر ما از دنیا حتی اگر غلط هم، باشد عمکرد روانی خود را دارد. این تصویر یاد شده همواره توانسته است پدیدهای جهان را به گونه ایی تقریبی توجیه کند و این توجیه کافی بوده تا زندگی انسان را برای انسان ممکن کند". (فروم همان منبع ۲۴۸، تاکید از این نویسنده).

همانگونه که فروم نیز تاکید میکند، وظیفه و کارکرد دین دادن همین طرح اساسی و کلی با زبان رمزی و خاص است تا انسان برای خود معنا دست و پاکند. علم و ایدئولوژی دست کم تاکنون نتوانسته اند این وظیفه را انجام دهند و راز پایداری و پویائی دین نیز همین است. دین اگر مفید فایده ایی نبود، میبایست مانند بسیاری از نهادهای دیگری که از صحنه زندگی اجتماعی حذف شدند، از صحنه روزگار حذف شده باشد.

چند نکته در آخر:

۱- همچنانکه دیدیم ابهام از خصوصیات مفاهیم و معارفی است که در مباحثات و مجادلات علمی بخصوص در عرصه علوم اجتماعی مطرح میشود. فردی که خواهان دنیای بدون ابهام است، احتمالاً معنای علوم اجتماعی را در نیافته است. کما اینکه آنانی که دنبال علوم اجتماعی به دقت و شفافیت ریاضیات هستند نیز از فلسفه علوم جدید بی اطلاع هستند.

۲- معانی و استنتاج‌هایی که هرکس عرضه میکند، فرآورده، تاویل او از متن واقعیت و یا واقعیت متن است. این معنا با ارجاع و رفرنس دادن به این تکست و آن متن قابل استخراج و استنتاج نیست. معنا میوه ارتباط فهم و پیش فهم ما با دنیای خارج از ماست. دنیای خارج از ما بی واسطه معنا نمیشود.

بنابراین با نقل چند آیه و چند نظر دست چندم این روزنامه نگار نمیتوان، داوری و پیش داوری این و آن را به عنوان واقعیت، معتبر شناخت.

۳- شایسته و ضروری بود "امید مهری" بجای استناد به افراد، به استدلال استناد میکرد. چرا که استناد به آماتورهای سیاسی ای که عندالضروره "مورخ" و "جامعه شناس" و یا "روزنامه نگار" میشوند، هیچگاه نمیتواند برای یک نوشته، اعتبار فراهم کند. اعتبار یک نوشته به چگونگی نگرش اساسی که در پس آن نهان است، انسجام درونی و بیان برونی آن مرتبط است.

۴- همچنین پسندیده بود امید مهری چند نمونه از "روشنفکرانی" که به زعم او "واقعی" هستند و تحت تاثیر "دین" جزم اندیش نشده اند را به عنوان نمونه ذکر میکردند. یا حتی در صورتی که تعداد این افراد زیادند لیستی از آنها و آثارشان، به عنوان نمونه عرضه میکردند، تا مخاطبین ایشان دست کم با مطالعه آثار چنین روشنفکرانی بتوانند، نمونه های زمینی از ایدآل ذهنی مشاهده کنند. مطلوب تر اما این است، که ایشان چند روشنفکر ضد دین را نشان دهند که آنچه ایشان "جزم اندیشی روشنفکران دینی" میخوانند را نداشته باشند.

منبع:

فروم، اریک، داشتن یا بودن، ترجمه کیومرث خواجویها، انتشارات اسپرک، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰.